

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد دو سه مسئله هست که نزدیک به هم اند به لحاظ اجرای اصول دو تا را این جا مرحوم آقای خوئی متعرض شدند و عرض شد که این مسائل در کتب فقه شیعه از بعد از مبسوط آمده، مبسوط شیخ هم از مصادر اهل سنت گرفته و سعی کرده طبق قاعده در این ها جواب بدهد.

یک مسئله اش راجع به این بود که جرحی را بر شخصی وارد کرده، بعد از مدتی فوت کرد، خود طرف می گوید که این حالش خوب شده یا اصلا حالا حالش هم خوب نشده، این سم خورده و خودش را کشته، ولی اش می گوید نه این سرایت از آن جرح بود، این فرع اول

فرع دوم همان فرع معروف که اگر کسی در زیر لحافی بود قاتل جانی گفت که من می دانستم قطعا این دو روز بود مرده بود، من با شمشیر زدم و طرف مقابل گفت نه این زنده بود این جا آیا حکم به نفع جانی می شود یا حکم به نفع ولی دم؟

عرض کردیم این مثال دومی الان امکان پذیر هست مثل این که الان می گویند فرض کنید کسی که مرگ مغزی کرده، اجزاء و بدن او را تشریح می کنند، ولی مقتول می گوید این هنوز زنده بود بردند، آن ها می گویند ما فحص کردیم، آزمایش کردیم، بررسی کردیم دقیقا دیدیم مرده است، بعد از مرگ او را تشریح کردیم، اگر بین این دو نفر اختلاف شد چکار باید کرد؟

عرض کردیم که عده ای از اهل سنت در مورد اولی اصالة عدم سبب آخر اگر شک بکنیم آیا موت این مستند به سم خوردن است یا نه، اصالة عدم سم خوردن یا به قول بعضی های دیگر اصالة عدم السراية، این مال این طرف است، اصل این است که سرایت نکرده و خودش را کشته پس بنابراین عدم سرایت موید آن جانی می شود و چیزی برایش نیست.

اصالة عدم سبب آخر این هم موید آن ولی دم می شود، اصالة عدم السراية موید جانی می شود و این موید این طرف می شود. بعضی ها هم گفتند در این جور مورد اصولا نه به این اصل مراجعه می کنیم و نه به آن اصل مراجعه می کنیم و به اصالة عدم ضمان، این به نفع جانی می شود، اصل عدم ضمان است، این به نفع جانی می شود و بعضی ها هم خب احتمال دادند که نه در این جا احتیاط بکنیم، یا احتیاط یا بالاتر از احتیاط، در عباراتی مثل شهید ثانی آمده عملا بالظاهر، مراد از ظاهر این است ظاهرا جرمی وارد کرده و بعد مورد اخذ به ظاهر روایت، عنوان ظاهر در کلمات این فقهای متوسط ما، حالا اسمش را متوسط بگذاریم یا متاخر ما، مثل شهید ثانی زیاد آمده و این تعبیری که ایشان دارند از اهل سنت گرفتند، در کتب اهل سنت مثل اشباه و نظائر و این ها زیاد این بحث ظاهر و اصل را مطرح می کنند و خیلی جاها هم تعارض بین اصل و ظاهر است مثلا در همین جا ظاهر این است که ایشان جراحتی وارد کرده و طبق این ظاهر ایشان فوت کرده و از آن طرف هم اصل عدم ضمان می گوید ایشان ضامن نیست پس این جا تعارض اصل و ظاهر می شود.

این اصطلاح تعارض اصل و ظاهر، در همین شرح لمعه هم هست، در کلمات شهید ثانی در مسالک هم هست. بعدها خیلی توسط این اصحاب ما روش مانور داده نشده، قبلی ها هم ندارند و بعدی ها هم ندارند اما این طبقه وسط زیاد دارند که تقریبا می شود گفت که متأثر شدند به فقه قاعده ای از اصطلاحات اهل سنت، نمی خواهم بگویم تفکرات آن ها، لا اقل اصطلاحات اهل سنت.

در مورد دوم هم که واضح است دیگه، استصحاب حیات کردند چون استصحاب حیات کردند پس گفتند ایشان ضامن است تا آن لحظه زنده بوده. حالا قصاص نمی شود چون آن شبهه است به شبهه رفت می شود اما دیه ثابت می شود، این راجع به دومی.

در مقابل استصحاب بقای حیات، اصالة عدم الضمان جاری کردند و آن که ایشان ضامن نیست چون شک هست که این می شود به نفع جانی، پس اصالة عدم ضمان می شود به نفع جانی و استصحاب بقای حیات می شود به نفع ولی دم.

و کذلک اگر ظاهر را اخذ بکنیم که دیروز تقریبش گذشت، آن ظاهر یا حکم می کند تماما یا لا اقل برای احتیاط که دیروز توضیحش را دادیم. خب ایشان برداشته با چاقو یک کسی را دو نصف کرده، ظاهرش این است که ایشان قاتل است، این ظاهر است

پرسش: ظاهر یعنی برهان صدق می کند؟

آیت الله مددی: بله ظاهر است، ظاهر مطلب این است.

این خلاصه بحث ها، پس اصولی که در مانحن فیه جاری می شد یعنی قواعدی که بود یکی ظاهر بود، یکی اصالة الاحتیاط بود، یکی اصالة عدم السرایة بود، یکی استصحاب بود، یکی اصالة عدم سبب آخر بود، یکی اصالة عدم ضمان بود، این مجموعه امور بود. این اصولی که ادعا شده در مانحن فیه ممکن است جاری بشود، طبعاً ما غیر از اصول هم، خارج از اصول هم باز قواعدی داریم و آن قاعده لا یطل دم امری مسلم که خون مسلمان نباید پامال بشود و چون که این شخص این کار را انجام داده پس این شخص می شود قاتل و باید دیه را پرداخت بکند، طبعاً در مقابل این قاعده یک قاعده کلی دیگری هم داریم و آن این که ضامن کردن شخص، گرفتن پول از شخص اصل اولی عدم جوازش است، یک خطبه معروفی از پیغمبر اکرم هست در حجة الوداع، ألا إن دماءکم و اموالکم و ابشارکم حرامٌ علیکم، این کلمه ابشار به نظرم در روایت خودمان ندیدم، حالا در روایت اهل سنت دیدم، الان هم در ذهنم نیست، می دانم حدیث صحیح است، در بخاری هست یا نه، اما در محلی ابن حزم هست و صحیح هم هست لکن ابشارکم در روایت ما الان در ذهنم نیست.

یکی از حضار: در روایت ما نیست

آیت الله مددی: در روایت ما نیست؟ دیدید؟

دمائکم و اموالکم و ابشارکم، ابشار جمع بشره، پوست، حرامٌ علیکم کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا، فی بلدکم هذا، این یک حدیث معروفی است، دماء که خون است، نمی شود خون کسی را بدون ثبوت شرعی ریخت، اموال هم که واضح است، مراد از ابشار پوست بدن است و کنایه از شلاق زدن است یعنی حتی شلاق هم به افراد نمی شود زد، تا جرمی ثابت نشده کلمه ابشار در این جا کنایه از شلاق است و نمی شود فرد را حتی شلاق زد، غیر از حالا و نمی شود ازش پولی گرفت به عنوان دیه، مانحن فیه الان این است. دمائکم و نمی شود او را هم قصاصاً کشت، دمائکم و اموالکم و ابشارکم حرامٌ علیکم کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا، فی بلدکم

.....
هذا، این در حجة الوداع، این اگر همین متن دمائکم از طرق ما بیاورید ببینم در آن جا چجوری است و سندش چطور است اما پیش اهل سنت صحیح است، این لحظه در ذهنم نیست آیا بخاری هم نقل کرده یا نه، دیشب نشد مراجعه بکنم اما در ذهنم هست که حدیثش پیش آن ها صحیح است.

کیف ما کان این مجموعه امور، الان خدمتتان عرض کردم، مجموعه کلماتی که هست، خب غیر از این کلمات و جهاتی را که عرض کردیم یک جهات دیگری هم هست که این مربوط به باب قضاء است مثلاً اگر گفتیم که اصل با جانی است مثلاً اصالة عدم ضمان که جانی ضامن نیست آیا غیر از مسئله این که اصل با ایشان است ایشان قسم هم باید بخورد یا نه؟ چون در روایت دارد الیمین علی من انکر، آیا این شخص اضافه بر این که طبق اصل حکم می کنیم به عدم ضمان، آیا قسم هم باید بخورد، پیش حاکم قسم باید بخورد؟ این از خصوصیات باب قضاء است، ربطی به اصول عملی ندارد. متش و سندش را بخوانید

یکی از حضار: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

آیت الله مددی: صحیح است، سندش صحیح است مشکل ندارد

یکی از حضار: قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَفَ بِنِيَّ حِينَ قَضَى مَنَاسِكَهَا فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ

آیت الله مددی: البته منی هنوز قضی مناسکه نبوده چون خطبه منی قبل از آن است، روز دهم است. آهان حین قضی مناسکه، شاید بعد از حلق و ذبح و این ها چون یا روز

یکی از حضار: حین قضی مناسکهها، شاید مناسک منی را می گوید

آیت الله مددی: آهان، مناسک منی باشد چون روز دهم نماز عید دارد، اگر بخواهد باشد قاعدتا در خطبه نماز باید باشد، بفرماید.

یکی از حضار: فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ وَاعْقِلُوا عَنِّي فَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَتَقَاكُمْ فِي هَذَا الْمَوْقِفِ بَعْدَ عَامِنَا هَذَا

آیت الله مددی: و انتقلوا عني؟

یکی از حضار: و اعقلوا

آیت الله مددی: آهان، و اعقلوا، فکر بکنید، یاد بگیرید.

یکی از حضار: ثُمَّ قَالَ أَيُّ يَوْمٍ أَكْبَرُ حُرْمَةً قَالُوا هَذَا الْيَوْمُ قَالَ فَأَيُّ شَهْرٍ أَكْبَرُ حُرْمَةً قَالُوا هَذَا الشَّهْرُ

آیت الله مددی: این را هم اهل سنت دارند

یکی از حضار: قَالَ فَأَيُّ بَلَدٍ أَكْبَرُ حُرْمَةً قَالُوا هَذَا الْبَلَدُ قَالَ فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا

آیت الله مددی: معلوم شد حافظه من هم خیلی خراب نشده، فقط ابشارکم را اهل سنت دارند.

یکی از حضار: تفسیر قمی اعراضکم را هم اضافه دارد

آیت الله مددی: کجای تفسیر قمی؟ اگر جلد دو باشد غالباً، کامل بخوانید، چون کرارا عرض کردم روایات تفسیر قمی اصلاً عده ایش

مال خود علی ابن ابراهیم نیست حالا غیر از این که

یکی از حضار: ذیل آیه (مبهم ۴۰: ۱۱)

آیت الله مددی: مقدمه المدینه، از وقت قدومش به مدینه. سال دهم.

بله این که دقت بکنید، حالا چون فائده جانبی دارد، این قال در کتاب تفسیر زیاد است، و قال قال، بعضی ها تصور کردند این قال به

امام صادق بر می گردد، حالا یک مقدماتی دارند که این خیال را کردند و لکن این باطل است، قال یعنی قال علی ابن ابراهیم. این قال

به علی ابن ابراهیم بر می گردد و این کلام خود علی ابن ابراهیم است، روایت نیست، آن وقت خود علی ابن ابراهیم احتمال قوی که

یک تفسیری به این نحو، این قسمت ها را اگر کسی بنا شد حال داشت جدا بکند این ها تفسیر های خود علی ابن ابراهیم است چون

این کتاب مجموعه ای از امور است، کتاب واحدی است، نمی خواهم بگویم کتاب متفرقه ای است لکن ایشان مقدار زیادی از کتاب

را از تفسیر علی ابن ابراهیم بوده، تفسیر علی ابن ابراهیم دو بخش است، یک بخشش روایات است و لذا می گوید فانه حدّثنی ابی،

یک بخشش روایت است، یک بخشش کلمات خود علی ابن ابراهیم است، این ها را عده ای تصور کردند که این قال ها به امام صادق بر می گردد، خیر این ها به خود علی ابن ابراهیم بر می گردد، این هم یک نکته که راجع به ایشان گفتیم.

حالا به مانحن فیه برگردیم:

حالا این مجموعه کلماتی است که در این جا مطرح شده، البته بعضی فروع دیگر هم در مسئله اضافه شده، پس این مسئله یک بخشش مربوط می شود به اجرای اصول، یک بخشش مربوط می شود به قواعد ثانوی مثل مثلا احتیاط در شبهات دماء و اعراض و اموال، یک بخشش هم مربوط می شود به قواعد باب قضاء، و آن این که بر فرض هم ما حکم کردیم اصل موافق با جانی است اضافه بر او، قسم هم باید بخورد یا نخورد؟ من تمام اطراف مسئله را برایتان عرض کردم که کاملا احاطه به این مسئله پیدا بشود. یکی این که این ها را روشن می کنیم، ما که دیروز بحث، اولاً از بحث آقای خوئی اصالت عدم ضمان را خواندیم، از بحث آقای خوئی اصالة عدم سبب آخر را ایشان آوردند، استصحاب را ایشان متعرض شدند که عرض کردیم استصحاب در کلمات اهل سنت هم بوده، این مسئله را در شرائع مرحوم صاحب شرائع، عرض کردم مرحوم صاحب شرائع قدس الله سره اصولاً فقه را یک تلفیقی کرد چون مرحوم شیخ طوسی آن کتاب نهایی را که نوشته تقریباً فقه ماثور است یا فقه منقول است یا فقه متلقى است، نهایی ایشان توش چیزهایی دارد که در روایات نیست، لکن بیشتر برای انسجام عبارت کتاب است و إلا اصولاً فقه کتاب نهایی از روایات است و مبسوط را اساساً بر اساس فقه تفریعی نوشته، خوب این نکته را دقت بکنید، ظرافت را دقت بکنید، یعنی مرحوم شیخ طوسی مبسوط را این جور نوشته که آن قسمت هایی که فقه روایی داریم، ماثور داریم بیاورد و آن جاهایی که نیست با فقه تفریعی پر بکند، دقت می کنید؟ چون ما گاهی این جور کارهایی می کنیم. مثلاً کتاب مقنع شیخ صدوق که این فقه روایی صرف است، آن وقت ما می توانیم لابلای هر متن روایی که هست برای این که کتاب به صورت فقهی و ماده قانونی پیدا بکند تفریعات را لابلایش بیاورد، خوب دقت بکنید یعنی آن جاهایی که ماثور است نگه بداریم لابلای آن ها هم فقه تفریعی اضافه بکنیم، مطلب من و مراد من روشن می شود؟ مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط این کار را نکرده، دقت می کنید؟ این جور نبوده که فقه ماثور را بیاورد، تفریعات هم لابلایش بیاورد، فرض

کنید مثلاً من باب مثال در باب مفطرات ما داریم که اکل و شرب اما در فقه تفریعی آمده که مثلاً یک ریگ خورد، ریگ در روایت داریم، بگوید اکل و شرب ولو کان مثلاً حصاتا یا اگر بلعید، عنوان بلع را ما در روایت نداریم، عنوان اکل داریم، حالا این بحث را کردند که اگر کسی یک لقمه کوچکی در دهانش بود، بلعید، نخورد، نجوید چون احتمال دارد اکل به معنای جویدن باشد، ببینید پس ممکن بود که شیخ آن چه که در روایت است بیاورد، این هایی که تفریع است بهش اضافه بکند مثلاً ریگ را بهش اضافه بکند، دقت می کنید؟ اما شیخ در مبسوط این کار را نکرده، کلاً تفریع است یعنی کلاً یکی از کتب اهل سنت است، شافعی مسلک هم هست، این کتاب را کلاً گرفته نه این که یک جایش روایت شیعه باشد بقیه اش تفریع باشد، این را خوب دقت بکنید، کتاب مبسوط این طور نیست. مرحوم صاحب شرائع تقریباً، نمی شود گفت تحقیقاً، تقریباً این کار را کرده

پرسش: استاد این که می گویند مبسوط سرخسی است درست است؟

آیت الله مددی: ابداً، چون دیدند اسم آن کتاب مبسوط است خیال کردند مبسوط سرخسی، اولاً مبسوط شمس الائمه سرخسی حنفی است، این کتاب قطعاً شافعی است، این واضح است، کاملاً واضح است، تأثیر شیخ در این کتاب به مسلک کما این که تأثیر علامه در تذکره کاملاً واضح است به مغنی و شرح کبیر است، کاملاً واضح است و این دو تا حنبلی هستند، صاحب مغنی و شرح کبیر حنبلی اند، اما کتاب مبسوط قطعاً شافعی است، واضح است، کسی که احاطه ای به فقه دارد مطلب برایش کاملاً واضح است. تأثیر متون اصلی در این جهت هست، مبسوط شمس الائمه سرخسی ایشان از کتب احناف است و از بزرگان احناف است و حقا یقال این کتابش خیلی فوائد دارد، انصافاً مرد ملایی است، من یک وقت هایی با آن مانوس بودم و نسبتاً زیاد خواندم، نسبتاً دیدم، به هر حال نه این که مثلاً چهارده جلد یا پانزده جلد است هفت جلدش را خوانده باشم، نه، مراجعه زیاد داشتم و یک بدی دارد که متأسفانه این چاپی که کردند و یک فهرست هم نوشتند خیلی مشوه است، خیلی مشوش است، ممکن است یک فرع، مثلاً همین فرع در باب دیه را در کتاب طهارت آورده باشند به یک مناسبتی، یک فرع طهارت در کتاب نکاح آورده باشند، این مبسوط سرخسی خیلی پراکنده است، حالا من با یکی از این احناف روبرو می شدم گفتم اقلاً یک فهرست درست درمان، کتاب که مشوه است شما دیگه می توانید با فهرست از

مشوهی در بیاورید اما مطالب خوبی دارد، انصافا شمس الائمہ مرد ملایی است و اصولا یک عبارتی هم اخیرا از همین سنی ها دیدم که حنفی ها خیلی پرت و پلا دارند به خلاف شافعی ها که فقہشان مرتب تر است اما انصافا راست است، کتاب مشوه است اما مرد ملایی است، آن جصاص رازی صاحب کتاب آیات الاحکام آن هم مرد ملایی است، در میان احناف انصافا مرد ملایی است، این هم چون می گویم مراجعه زیاد داشتم، اما خیلی پرت و پلاست یعنی خیلی انسجام ندارد، یک فرع را در ضمن جای دیگر می آورد، آن وقت لا اقل باید یک فهرست خوبی برایش بنویسند، این اقتضا می کرد یک فهرست خیلی خوبی بنویسند، هر چیزی را جای خودش قرار بدهد، این کار متأسفانه نشده، به هر حال این هم یک بحثی است دیگه، مثلاً همین جواهر ما هم گاهی مطالب، همین جا جواهر در ضمن استصحاب اشکال می کند من الاصل المثبت، همین اشکالی که ما الان داریم می کنیم، در خود جواهر، در جواهر یک جلد قبل از آخر، شماره های جلد آخر یکمی بهم خورده است، یعنی این فرع را در کتاب قصاص بعد از کتاب قصاص، دیات است، آخر کتاب قصاص چند تا مسئله دارد، شرائع، مسئله چهارم، صاحب شرائع آن جا آورده، آخر های جلد ۴۱ این چاپی که فعلاً در بازار متعارف است، در حقیقت ۴۲ است، پشتش ۴۱ نوشته.

علی ای حال کیف ما کان کتاب شرائع امتیازش این است سعی کرده هم فقه ماثور و هم فقه تفریعی، البته مرحوم شیخ در مبسوط فروع نادره هم دارد، این فروع نادره اش هم حذف کرده، فروع معقولش را ایشان آورده و انصافا هم خیلی قشنگ ترکیبش کرده، ترکیبش قشنگ است، انصافا خوب با همدیگر جمع کرده، خود مبسوط این طور نیست، اما شرائع این طور است لذا مقدار زیادی از کتاب فقه ماثور ماست، این که نوشتند آن جایی که شرائع مثلاً می گوید فیه مسائل، فیه فروع، این مال فقه تفریعی است، این هم درست نیست، در این مسائل گاهی روایت می آورد، نه این هم درست نیست. به هر حال آن نظام و نسق کتاب به طور کلی، حالا چون شاید هم آن نکته ای را که من بگویم که فقه ماثور را بیاوریم لا بلا هایش تفریعی بگذاریم، شاید آن هم هیکل درستی در نیاید. همچنین قیافه درستی در نیاید اما کاری که شرائع کرده خلاصه اش این است نه به این صورتی که اول تفریع ها را لا بلایش، اول ماثور را بیاورد و بعد لا بلایش تفریع بیاورد، من حیث المجموع کتاب شرائع بین فقه ماثور و فقه تفریعی که شیخ در مبسوط آورده و

آن فروع قابل ارزش و قابل اهمیت نه فروع نادره، بعضی از فروع را هم شیخ آورده علی الفرض است مثلاً مس خفین، بعضی از مسائل را به نظرم در طلاق دارد، در ذهنم از قدیم هست، روی همان فروع اهل سنت است، آن ها داشتند ایشان برداشته آورده. بعد هم گفتیم که اصلاً پیش ما درست نیست، دیگه این ها نباید گفته می شد، ذکر فروعی که اصل مبنایش پیش ما باطل است تعرض به آن ها معنا ندارد.

علی ای حال کیف ما کان مرحوم صاحب شرائع هم این را آورده، جواهر هم بررسی کرده، طبق عادت خودش هم عبارتش هم خالی از اغلاق نیست، البته من فکر کردم عبارت جواهر را بخوانم بعد دیدم خیلی وقتمان را می گیرد، آن بحث را، این بحثی بود که این جا بود. ما به مناسبت اصل مثبت اصلاً وارد این فرع شدیم، حالا هم نمی خواهیم خیلی وارد خصوصیات فتاوا و کلمات اصحاب و مناقشاتشان بشویم.

ببینید قبل از این که، حالا من چون اجمالاً متعرض شدم راجع به این مسئله اخیر که باب قضا است، خوب دقت بکنید، این باب قضا یک خصوصیتی دارد این مسئله را خوب، همیشه مسائل آن ریشه هایش برایتان واضح بشود که اگر خواستید ورود بکنید یا ورود نکنید واضح باشد که چرا ورود کردید یا نکردید. این مسئله که الیمین علی من انکر، این تعبد شرعی است و إلا این عقلانی هم نیست یعنی بنای عقلا نیست، فرض کنید من یک عبایی پوشیدم مدت هاست، یک کسی می آید می گوید عبا مال من است، پیش دادگاه می رویم دادگاه می گویم پوشیدم، مردم می دانند، سوال می کنند بله این آقا پوشیده، به آن آقا که می گوید مال من است می گویند بینه بیاور، دلیل بیاورد، دلیل آورد که آورد، نیاورد می گویند برو، ثابت نشد، دیگه به کسی که عبا پوشیده بهش نمی گویند بیا قسم بخور! من عبا پوشیدم، به اصطلاح ید داشتم، من که منکر بودم ید داشتم، خب به من می گویند این عبا مال توست ید داشتی، این آقا هم ادعا کرد مال آن است نتوانست اثبات بکند، خوب دقت بکنید، این الیمین علی من انکر عقلانی نیست یعنی در دستگاه قضائی در دنیا، لذا هم یکی از مشکلات در خود تطبیق نظام قضائی در همین جمهوری همین بود، چون این در دنیا در سطح قضائی ما چنین چیزی نداریم، الیمین علی من انکر نداریم، البینه علی المدعی عقلانی است، هر کسی چیزی ادعا کرد باید بینه بیاورد، دلیل اقامه بکند، این

عقلائی است، اما الیمین علی من انکر که شارع مقدس قرار داده برای تاکید به این که هیچ نحوی سوء استفاده نشده، می گوید ممکن است تو یواشکی دزدیدی مال تو نباشد یا قسم بخور که این مال من است، ولو ید داری باز هم قسم بخور که مال من است، آنی که منکر است بینة نمی خواهد بیاورد اما قسم باید بخورد، این در قضای اسلامی است، نکته را خوب دقت می کنید؟ لذا قاضی باید این نکته را در نظر بگیرد و لذا هم ما اصطلاحاً این طور می گوئیم، می گوئیم جز سنن رسول الله است، این اصطلاحاً جز سنن رسول الله است که منکر باید قسم بخورد و إلا این قاعده عقلائی معنا ندارد، الان هم از عقلاً کسی روی این حساب نمی کند، اصل قسم به این معنا ندارند، حالا یک جاهایی که یک شبهه خاصی باشد و إلا این نیست که مدعی که شد باید بینة را بیاورد، نشد دیگه نمی گویند یعنی بینة نبود می گویند تمام شد، دعوا تمام شد، شما اثبات نکردید، تمام شد!

پرسش: مبهم ۲۴:۵۵

آیت الله مددی: بله خب آن هم اصل باشد یا اماره باشد، بالاخره این قولش مطابق با اصل است یا با اماره است، حالا هر کدام باشد. پس این مدعی نیست، من الان عبا را پوشیدم، یکی آمد گفت مالک عبا هستم، می گویم دلیل بیاور، دلیل آورد می گویم مال تو، دلیل نیاورد دیگه چیزی از این نمی خواهند، می گوید من پوشیدم، عبا من را پوشیدم، دیگه به این کاری ندارد، این نکته را خوب دقت بکنید چون ما ممکن است در مباحث قضائی گاهی اوقات همان چیزهایی را که در خارج یا در دنیای عقلاً مطرح است حالا یا خارج یا داخل، ما آن ها را مطرح می کنیم، این در قضای اسلامی است، این جز سنن پیغمبر است، این خیلی اثر دارد. یعنی طبق قاعده نیست الیمین علی من انکر، الیمین علی من انکر خلاف قاعده است، کسی که منکر است چیزی برایش نیست، می گوید این ملک من است، من این را پوشیدم چیزی نیست، این آقا که ادعا می کند ایشان مالک است ایشان برود یا این کتاب در خانه من بوده یا این کتاب جلوی من بوده، یک کسی می آید می گوید من مالکم، خب باید اقامه بینة بکند، این مسائل را خوب دقت بکنید چون این ها از مسائلی است که الان هم به آن ها ابتلا هست که در قضاوت اسلامی ما این فرقان با قضاوت خارجی است، با قضاوت متعارف، این را لذا معروف می شود که ازش تعبیر می کنیم به سنن پیغمبر، این جز سنن رسول الله است، تصادفاً این روایت را هم و لذا هم سرش

این است که می بینیم علما سعی کردند زیاد اسانید، اهل سنت هم الی ما شا الله سند دارند که قال رسول الله البینه علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه یا علی من انکر، هر دوییش وارد شده. این اصرار بر این که اسانید زیاد بیاورند چون خلاف قاعده بوده باید ثابت بشود این سنت رسول الله است، و انصافا شواهد بر اثبات این مطلب خیلی فراوان است، حقا يقال، حالا متش مدعی علیه است یا من انکر است حالا آن بحث دیگری است و إلا شواهد چه در اهل سنت و چه در روایات شیعه فوق العاده زیاد است، آن وقت فقط یک نکات فنی دارد که می خواهیم در خلال بحث روشن بکنیم چون بعضی ها اشکال کردند که شاید این جا اصلا یمین هم نخواهد، این مربوط به بحث استصحاب نیست، بحث اصول نیست، این مربوط به باب قضاست، ممکن است ما استطرادا یک نامی هم از این مطلب ببریم، من در خلال مطلب عرض کردم که روشن بشود، مربوط به مانحن فیه نیست.

خب به طرح مسئله برگردیم، اصلا این مسئله را چطور؟ این مسئله و نظائر این را چطور باید طرح کرد و آن سر مطلب و لم مطلب آن را باید نکته تشکیک را کاملا روشن کرد تا ببینیم، خب مجموعه حرف ها را گفتیم، استصحاب را گفتیم، احتیاط را گفتیم، البته احتیاط را هنوز ردش نکردیم، احتیاط هم رد دارد، این اصول را یکی یکی بیان کردیم و دو تا هم قاعده از خارج بود اموالکم حرام علیکم، یکی هم قاعده لا یُطلّ دم امری مسلم، دمائکم حرام علیکم و از آن ور هم لا یُطلّ دم امری مسلم، این مجموعه اموری که ما در این جا داریم.

حضور با سعادتان عرض کنم صحبتی که هست قبل از ورود در بحث، خوب دقت بکنید، همیشه سعیتان این باشد، همین طور که الان هم متعارف در علوم است اول دقیقا محل کلام را و نقطه بحث را روشن بکنید، بعد وارد بشوید، نکته بحث چیست؟ نکته بحث به طور طبیعی این طوری است ما یک داده هایی داریم، یک قسمت هایی برای ما معلوم است، یک مطلوب هم داریم، دنبال یک نکته دیگری هستیم، شما داده ها را اول باید نگاه بکنید، آن مطلوبی را که هست، آن را هم باید حسابش بکنید، آن وقت بخواهیم برای وصول به آن مطلب راهی را که پیدا می کند حساب بکند، این طوری بشود، راهش به طور کلی این طوری است، داده های شما شخصی زده فرض کنید کمر شخصی یا دست شخصی را بریده یا کمر شخصی را شکانده که این مرض هم یعنی این جرح هم ممکن

.....
است منتهی به قتل بشود، به مرگ بشود، درست علاج نشود ممکن است، ممکن هم هست نشود، از طرف دیگر آن طرف ادعا می کند که درست است من ایشان را زد و ایشان هم مرده، از آن طرف هم شخص مرده، این که ظاهر گفت مرادش این است، طرف مرده، إنما الکلام آن جانی می گوید ایشان دیده ناراحت است سم خورده، خودش را کشته، آن ولی دم می گوید با سرایت مرده، پس این الان روشن است، الان فرض مسئله روشن

پرسش: سم خوردن قطعی است؟

آیت الله مددی: نه، آن ادعا می کند

خوب دقت کردید؟ الان ابتدائاً تصویر مسئله روشن بشود، آن ادعا می کند سم خورده، ولی دم ادعا می کند این با سرایت مرده، ما الان در این جا مجموعه معلومات ما این است، چی را می خواهیم اثبات بکنیم؟ که آیا با سرایت مرده یا مثلاً به وسیله دیگری مرده، الان دنبال این هستیم.

این معلوماتی که ما داریم، من سابقاً ازش تعبیر به حد الادراک کردم، حد ادراک ما چیزی را واضح نمی کند، لذا بناست به مسئله ابداع برسیم، تمام نکته این جاست، این اصول عملی رجوع به ابداع ماست برای حل مسئله، این مطلوب را به دست بیاوریم. پس شما الان به دنبال ابداع هستید، یعنی آن مجموعه ای که ادراکی شماست این است، ضربه ای بهش زده، مجروح شده، بعد از مدتی هم مرده، جانی می گوید این مرگش بر اثر آن نیست، بر اثر سمی است که خورده، ولی دم می گوید نه این بر اثر، البته این را می دانید در این دستگاه های پلیسی هم متعارف است، گاهی می شود مثلاً، مخصوصاً یکی از جنبه های مثلاً سیاسی، مثلاً پلیس حمله می کند، به کسی می زند مثلاً پایش مجروح می شود، کمرش، بعد مثلاً در زندان به قول قدیمی ها یک قرص سمی همراهش داشته خورده، خودکشی کرده، بحث سر این می شود که آیا قتل او مستند به خودکشی است یا قتل او مستند به آن ضربی است که پلیس، این یکی از مسائلی است که ابتلاً هم بهش دارد. دادگاه اگر بنا بشود بررسی بکند، دادگاه اگر بنا شد بررسی بکند نکته بررسی الان این جاست، طبق معلومات ادراکی ما انصافاً که نمی شود حکم کرد. الان که مشکل دارد، می ماند بخش ابداعی ما، آنی که الان ما در این جا در

.....

اصول متعرض شدیم این بخش ابداعی است، آیا با ابداع می توانیم اثبات بکنیم به سرایت بوده یا نبوده، خودکشی کرده یا نکرده یا نه؟ ابداعی که در مانحن فیه تصویر می شود این هاست، یکی اصالة عدم سبب آخر، یعنی آن می گوید مثلاً قرص سیانور خورده خودکشی کرده، دقت می کنید؟ پس اگر، در حقیقت به نظر من کاملاً برایتان، من این مسئله را که باز می کنم چون این برای هزاران مسئله دیگر کارگشاست، اول ادراک هایتان را مشخص بکنید، بعد شما می خواهید این مجموعه را با ابداع تماش بکنید، آن ابداعی که هست ابداع اسمش اصول عملی است، روی مبنای ما روشن شد، ابداعی که در این جا شما می خواهید درست بکنید یک اصالة عدم وجود سبب آخر، عدم حدوث سبب آخر، آیا با سم خورده یا نه اصل عدم حدوث است، این موید کی می شود؟ این موید ولی دم می شود، پس همین طور که ولی دم گفت این به اصطلاح به سرایت مرده، سبب دیگری نبوده به سرایت مرده، این اصل علی تقدیر جریانش اصل محرز نیست، این همان اصالة العدم است، این خودش اصل محرز است، اول خود این اصل شناسائی بشود، ماهیت این اصل چیست، آن وقت اگر شما، حالا این اصل اول

اصل دوم: آن می گوید این سرایت مرده، جانی می گوید سرایت نکرده، خب از آن ور هم اصل می آید ابداع می کنیم، اصالة عدم السراية، آیا این جرح سرایت کرد؟ من برای شما باز کردم که خودتان بنشینید فکر بکنید کدام یکی از این اصول جاری می شود، اصالة عدم السراية، اصل این است که سرایت چون سرایت امر حادثی است این اصل هم اگر جاری بشود اصالة عدم السراية، این هم اگر جاری بشود اصول غیر محرز است، اصالة العدم است، روشن شد؟ آن وقت ببینید فرق این دو تا چیست؟ فرق این دو تا این است که اصالة عدم السراية اگر جاری بشود، حالا اصل سوم را هم بگویم تا بعد توضیح بدهم.

حالا اگر گفتیم این دو تا اصل روشن نشد بجهة من الجهات، اصل دیگه بهش تمسک کردند، اصالة عدم الضمان، شک می کنیم این جانی ضامن هست یا نه؟ اصل عدم ضمان است، در این جا به نفع جانی می شود، اصالة عدم الضمان چون ضمان اثبات نشده، اصل عدم ضمان است، این به نفع جانی می شود مثل عدم السراية، یک نکته ای را همین جا بگویم چون دیگه حیف است، جای دیگه شاید بتوانیم بگویم ولو از بحث خارج می شویم:

آیا این دو تا با همدیگر، دو تا نکته بگوییم، نکات دیگرش برای بعد باشد، آیا اصالة عدم الضمان با اصالة عدم السراية که نتیجه اش

یکی است آیا به لحاظ اجرای اصل، جریان اصول مشکلی با هم ندارند؟

جوابش این است اصالة عدم السراية این اصلا مورد دعواست، چون این می گوید سرایت نبود آن می گوید سرایت بود، اصالة عدم

السراية اصلی است که در محل دعواست، در محل بحث است

پرسش: سببی مسببی نیستند؟

آیت الله مددی: نه

اصالة عدم الضمان اگر گفتیم ایشان ضامن نیست پس سرایت نبوده، این در لازم مصب دعواست

پرسش: چون سرایت نبوده ضمان است

آیت الله مددی: آهان، یا چون سرایت

نمی دانم نکته فنی روشن شد؟ من خلال این بحث ها اگر یاد آقایان باشد نوارها را گوش بکنید از روز اول عرض کردیم در بحث

مدعی و منکر تارة اصل در مصب دعواست، اخری اصل در لازمه ی مصب دعواست، اگر اصالة عدم السراية جاری بشود این در

مصب دعواست، چون دعوا این است که این می گوید سرایت کرده، آن می گوید سرایت نکرده، اصالة عدم السراية برای مصب

دعواست اما اگر گفتیم اصالة عدم السراية لجهة جاری نشد، با اصالة عدم الضمان اثبات بکنیم، این لازمه مصب دعواست چون مصب

دعوا ضمان نیست، مصب دعوا سرایت و عدم سرایت است، این مثبت می شود. مراد ما از مثبت این است، وقتی که اثر بر یک چیزی

بار می شود عدم السراية، وقتی که اصل جاری می شود موضوع اصل چیز دیگری است، عدم الضمان، این دو تا با هم تلازم دارند،

اگر ضامن نبود پس سرایت نبوده، مثبت بودن اصالة عدم الضمان نکته اش این است و این نکته روشن شد که در باب قضا اگر بناست

مدعی و منکر شناخته بشود معیار اجرای اصل در مصب دعواست نه در لوازم مصب دعوا.

پرسش: مصب دعوا، ضمان است دیگه

آیت الله مددی: نه مصب دعوا، سرایت و عدم سرایت است.

پرسش: میهم ۳۸

آیت الله مددی: نه چرا؟ چون می گوید این سرایت نکرده، سبب دیگری باید باشد.

پرسش: دلیلش می شود و إلا مصب دعوا همان ضمان است

آیت الله مددی: نه خب این همین تصویری بود که اهل سنت داشتند.

پرسش: یعنی دعوا را الان به لحاظ عقلائی

آیت الله مددی: این همان خفای واسطه است. این همان خفای واسطه است. شما می گوید در نظر عقلا یکی است، این همان خفای

واسطه است، این تمام بحث است، من عرض کردم نکات فنی اصل مثبت را در فروع می گویم مال همین بود که این ها روشن بشود.

پرسش: این عناوین نباید احراز بشود؟ مثلاً سرایت و قتل و ضمانت، این ها سه تا عنوان اند، احراز نمی شود؟

آیت الله مددی: چرا، احسنتم

و لذا خوب دقت بکنید شما اصلاً ممکن است چیز دیگری بگویید که الان هم تا حدی متعارف این است، در این جور مسائل که به

جامعه و به قانون برمی گردد اصلاً به اصول و به ابداع بر نمی گردد، اصلاً کل باب ابداع را ببینید. من چرا بحث را این جور مطرح

کردم؟ چون ممکن است شما بگویید اصلاً در این جور مسائل ما اصلاً به ابداع بر نمی گردیم، محل رجوع به ابداع در قضایای شخصی

است مثلاً زن این آقا می گوید نفقه می خواهد، آن قاتل می گوید این دو روز زود مرده بود، من که زدم دو روز، آن مثال دوم. آیا

زن ایشان می تواند استصحاب بقای حیات بکند تا لحظه ای که با شمشیر دو نیمه اش کرده؟ می گویند بله، ببینید استصحاب حیات تا

لحظه ای که با شمشیر دو نیمه اش کرده جاری می شود لکن اثر این استصحاب نفقه زن است، اما اثر این استصحاب این نیست که آن

قاتل است و جانی است و باید ضمان بدهد، چرا؟ چون مسئله، خوب دقت بکنید چون ایشان فرمودند، من می خواستم آخر بگویم چون

ایشان سبقنا، اصلاً من چطور بحث را اول مطرح کردم که می خواهیم به ابداع برگردیم؟ شما ممکن است باب ابداع را ببینید، اصلاً

جای برگشت به ابداع نیست، اصلا و لذا عرض کردیم اگر طرف بگوید من می دانم سابقا این خمر بود اما من مطمئن بود دیگه الان خمر نیست، بعد متخصص می گوید بیخود گفته، این از خمریت خارج نشده. و شرب کرد می گویند حد جاری نمی شود، برای خودش آثار فردیش یک چیز است، آثار اجتماعی چیز دیگری است، ما الان بحثمان، نکته روشن شد؟ این را من نگفتم، در مقدمات می خواستم آخر بگویم، اصلا ممکن است، من چطور وارد بحث شدم، گفتم ادراکات را معین کردیم می خواهیم با ابداع درستش بکنیم، ممکن است شما بگویید اصلا در مسائل اجتماعی و در این جور مسائل ابداع جا ندارد، نه استصحاب بقای حیات جا دارد نه اصالة عدم سبب آخر، اصلا ابداع جا ندارد، کلا باب رجوع به ابداع را در این مسائل باید بست.

پرسش: چرا؟

آیت الله مددی: چون این مسائل اجتماعی است و دارای آثار اجتماعی است

پرسش: وقتی ادراکمان ناقص است

آیت الله مددی: نمی تواند کاری بکند، قاضی نمی تواند، چون قاضی باید همه را یکنواخت نگاه بکند، مثل شما که تمام این آجرها را یکنواخت نگاه می کنید، حالت اجتماعی یک مطلب است، در جواهر اگر آقایان نگاه بکنند آخر این فرع یک اشاره ای به این مطلب دارد، البته جواهر توضیح نداده توضیح بنده است، تعبیر هم از بنده است، اصلا شما خوب دقت کردید؟ راه برایتان روشن شد؟ اصلا شما ممکن است بگویید در این مسائل چون جنبه اجتماعی دارد اصلا باب رجوع به ابداع بسته است، آن نقاط ابهام را با ابداع نمی شود پر کرد.

پرسش: وقتی ادراک ناقص است

آیت الله مددی: خب ناقص است، آن وقت چه می شود؟ اصالة عدم ضمان می آید لکن عدم ضمان نه به عنوان اصل ابداعی، بلکه به عنوان قاعده عقلائی و آن قاعده عقلائی این است که اگر در جایی ثابت نشد کسی ضامن است اصل عدم ضمان است. یک نکته هم این جا بگویم تا فردا فکر بکنید، آن وقت نتیجه اش این می شود که اگر شما به اصالة عدم السراية عمل کردید که با جانی می شود،

این نکته دومی که عرض کردم خیلی ظریف است، اگر به اصالة عدم السراية عمل کردید و گفتید سرايت نشده آن باید قسم بخورد، روی قاعده اليمين علی من انکر اما اگر گفتید اصالة عدم السراية جاری نمی شود و شما به قاعده‌ی کلی برگشتید که عدم ضمان است دیگره قسم نمی خواهد، این خیلی نکته ظریفی است، فوق العاده

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين